

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جزوه اصول فقه ۲

برگرفته از کلاس استاد دکتر جمشید معصومی  
( و بر اساس متن جزوه سرکار خانم هروی )

تدوین : محمد سعید محمدی

بهار ۱۴۰۲

m-sm.ir

## معرفی سر فصل های اصول فقه ۲

۱- نواهی که ۳ بخش می شود:

۱- ماده و صیغه ی نهی

۲- اجتماع امر و نهی ( آیا این اجتماع جایز است یا غیر جایز؟)

۳- دلالت نهی بر فساد ----> (اگر قرآن در جایی نهی داشت آیا اگر آن عمل

انجام شد فاسد است یا خیر؟)

۲- مفاهیم که به ۳ بخش تقسیم می شود:

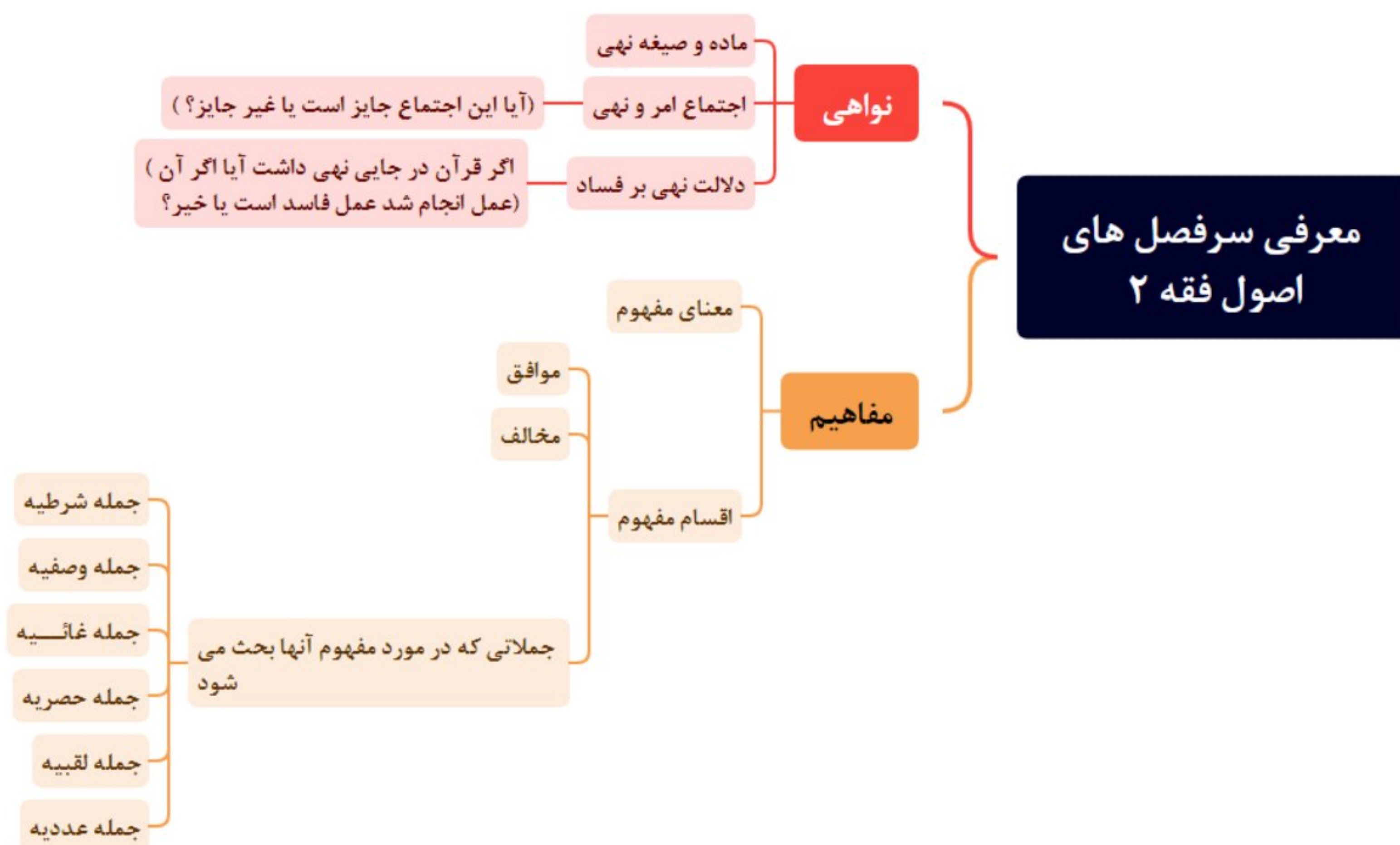
۱- معنای مفهوم

۲- اقسام مفهوم: موافق و مخالف

۳- جملاتی که در مورد مفهوم آنها بحث می شود:

جملات شرطیه، وصفیه، غائیه و حصریه که آخوند عمدتاً روی همین ۴ جمله

بحث کرده است، و همچنین جمله لقبیه و جمله عددی



## درس اول :

### مفاهیم

مفاهیم جمع مفهوم است .

در معنا شناسی مفهوم ۲ معنا را می توان ذکر کرد :

### معنای لغوی و معنای اصطلاحی

**معنای لغوی:** آنچه از لفظ فهمیده می شود را مفهوم می گویند .

**معنای اصطلاحی:** اصطلاح از صلح می آید یعنی توافق و سازش ، و اصطلاحی یعنی علمای یک علم با هم توافق کنند که این کلمه در این علم چه معنایی بدهد.

این معنا در دو جا بحث می شود : ۱- در علم منطق ۲- در علم اصول

۱- **در علم منطق :** مفهوم ( مثل : انسان ها ) در مقابل مصداق ( مثل : زید - اکبر - زینب ) به کار می رود.

۲- **در علم اصول :** مفهوم در مقابل منطوق به کار می رود .

مثال : اگر زید آمد اکرامش کن .

از منطوق این مثال می فهمیم که اگر زید آمد باید او را اکرام کرد و از مفهوم این مثال می فهمیم که چنانچه زید نیامد نیازی نیست که او را اکرام کرد .

مفهوم ۲ جور است : ۱- مفهوم موافق ۲- مفهوم مخالف

(که هر دو در ادامه بحث توضیح داده شده اند.)

### مفهوم موافق :

هرجا از یک جمله یک طریق اولی برداشت کردیم این را مفهوم موافق می گوئیم . در اینجا ما بحثی نداریم <--- چون مفهوم از منطوق قوی تر است ؛ لذا در اصول در مفهوم موافق بحثی نداریم <-- به طور مثال در قرآن داریم : به پدر مادر خود اُف نگوئید ( این یعنی ؛ به طریق اولی آنها را کتک نزنید <---- مفهوم موافق یا قیاس اولویت یا فحوی الخطاب هر سه یک معنی دارند. )

بنابراین؛

➤ مفهوم موافق به مفهومی گفته می شود که حکم مفهوم با منطوق از نظر سلب (منفی) و ایجاب (مثبت) یکی باشد.

مثال <--- به پدر و مادر خود اُف نگوئید <-- سلبی (منفی) <---- نگوئید

به طریق اولی آنها را کتک نزنید <-- سلبی (منفی) <---- نزنید

### مفهوم مخالف :

حکم مفهوم با منطوق از نظر سلب ( منفی ) و ایجاب ( مثبت ) یکی نیست ؛ یعنی اگر منطوق ما ایجابی است مفهوم ما سلبی است . به طور مثال :

**منطوق :** اگر زید آمد اکرامش کن ----> ایجابی (مثبت) اکرامش کن

**مفهوم :** اگر زید نیامد اکرامش نکن ----> سلبی (منفی) اکرامش نکن

جمله شرطیه ۲ قسمت دارد :

اگر زید آمد ، اکرامش کن

( شرط / مقدم ) ( جزای شرط / تالی )

-----> حال اگر این جمله را منتفی کنیم و بگوییم اگر زید نیامد ، آیا بعد از منتفی

شدن جمله شرطیه ، جزای شرط هم منتفی می شود ؟

در اینجا اگر بگوییم بعد از منتفی شدن جمله شرطیه ، جزای شرط هم منتفی می شود

در این صورت قائل به مفهوم داشتن جمله ی شرطیه و انتفاء عند الانتفاء هستیم.

اما ؛ اگر بگوییم بعد از منتفی شدن جمله شرطیه ، جزای شرط منتفی نمی شود یا

( ممکن است بشود ، ممکن است نشود ) ، در این صورت ؛ قائل به مفهوم نداشتن

جمله شرطیه هستیم. در جمله وصفیه هم به همین صورت است .

پایان درس اول

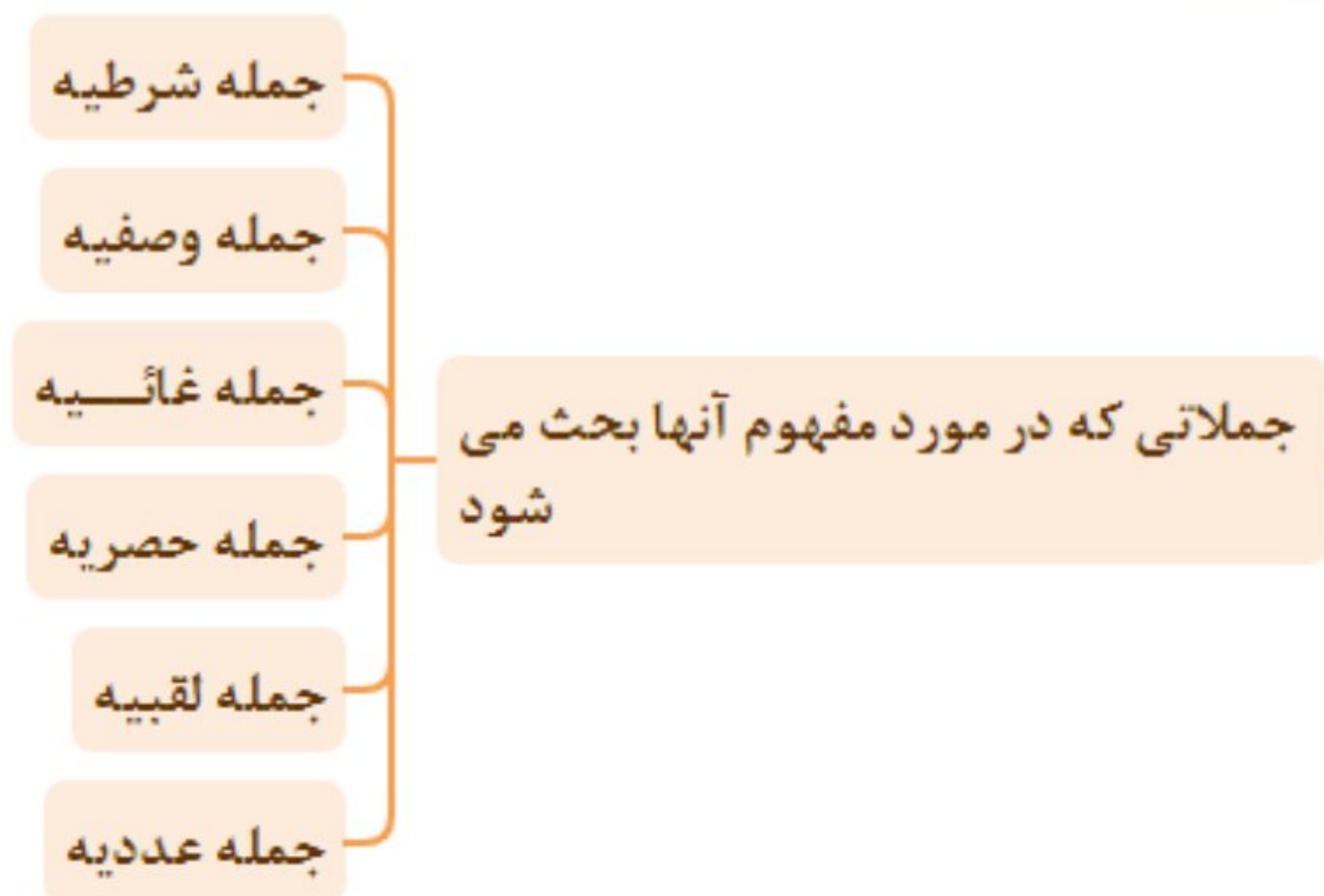
## درس دوم :

### اقسام مفهوم

۲ نوع است :

- **موافق** : (در اصول فقط در قیاس در مورد موافق صحبت می کنیم)
- **مخالف** : (در اصول درباره مفهوم مخالف صحبت می کنیم)

در جلسه قبل درباره جملاتی که در مورد مفهوم آنها بحث می شد صحبت کردیم و آنها را به ۶ جمله تقسیم کردیم و گفتیم که مرحوم آخوند عمدتاً درباره ی چهار جمله اول بحث کرده است. این شش جمله عبارتند از : جمله شرطیه ، جمله وصفیه ، جمله غائیه ، جمله حصریه ، جمله لقبیه و جمله عددیّه .



### جمله شرطیه :

در جمله شرطیه آیا راجع به مفهوم داشتن یا نداشتن آن صحبت می کنیم یا در خصوص حجیت آن ؟

مفاهیم جزء ظواهر هستند. در آینده ، در مباحث حجت و جلد دوم کفایه ، درباره حجیت داشتن یا نداشتن ظواهر بحث می کنیم.

### مفاهیم جمله شرطیه

ارکان جمله شرطیه : ( یک جمله ۲ بخشی است : )

بخش اول : مقدم یا شرط   بخش دوم : تالی یا جزای شرط ، جواب شرط ، حکم شرط

### مثال برای جمله شرطیه :

اگر دیوارها مخفی شدند ، نماز را شکسته بخوان

( شرط ، مقدم )                      ( تالی ، جزای شرط ، حکم شرط یا جواب شرط )

حال که شرط و جزای شرط داریم این مفهوم داشتن یا نداشتن در سه جمله جمع می شود :



## انتفاء عند الانتفاء

( منتهی شدن )

در هر ۶ جمله ( شرطیه ، وصفیه و .. ) درباره انتفاء عند الانتفاء بحث می کنیم . مثال:

اگر دیوارها مخفی شدند ، نماز را شکسته بخوان

جمله را منتهی می کنیم و می شود :

اگر دیوارها مخفی نشدند نماز را شکسته نخوان

اگر در اینجا شرط را منتهی کردیم ، آیا جزای شرط هم منتهی می شود؟

در این جا اگر اصولی بگوید با انتفاء شرط حتماً جزا هم منتهی می شود ، این فرد اصولی

معتقد به مفهوم داشتن جمله شرطیه است --> انتفاء عند الانتفاء

اما ؛ اگر اصولی بگوید با انتفاء شرط ، جزا هم ممکن است منتهی بشود و ممکن

است منتهی نشود ، در اینجا این فرد اصولی معتقد به مفهوم داشتن جمله شرطیه نیست.

همه ی این ۶ جمله ( جمله شرطیه ، وصفیه ، غائیه ، حصریه ، لقبیه و عددیه ) مثل همین

است.

### مثال برای جمله وصفیه :

یک موضوع داریم -->

غَنَمٌ / سَسَاءٌ / مَعْلُوفَةٌ

( به معنی گوسفند ) | ( طبیعت چرخ ، صحرا چرخ ) | ( داخل آخور )

غَنَمٌ / سَسَاءٌ / زکات دارد

موضوع                      صفت                      حکم

جمله را منتفی می کنیم و می شود :

غَنَمٌ / غیر سَسَاءٌ / زکات ندارد

موضوع                      صفت

اگر در جمله وصفیه با انتفاء وصف ، حکم هم منتفی می شود و ما جزء اصولیینی باشیم که قائلند به این که با منتفی شدن وصف ، حکم منتفی می شود ، در این جا ما جزء اصولیینی هستیم که معتقد به مفهوم داشتن جمله ی وصفیه هستند؛ یعنی :

---< انتفاء عند الانتفاء

اما؛ اگر جزء اصولیینی باشیم که با منتفی شدن وصف، حکم نیز ممکن است منتفی بشود یا ممکن است منتفی نشود، در اینجا ما جزء اصولیینی هستیم که قائل به مفهوم داشتن جمله وصفیه نیستند.

نکته: یک جمله ی شرط داریم که حتما مفهوم ندارد:

جمله شرطیه ای که با انتفاء شرط موضوع منتفی می شود یعنی سالبه به انتفاء موضوع می شود. ( اصلا موضوع ندارد )

مثال:

اگر خداوند به تو فرزندی داد اسمش را حسین بگذار.

حال اگر بخواهیم شرط را منتفی کنیم اصلا موضوعی باقی نمی ماند.

اگر خدا به تو فرزندی نداد.؟؟؟؟؟؟؟؟<----- (اصلا موضوعی باقی نمی ماند.)

در اینجا موضوع به طور کامل از بین می رود و لذا این نوع جمله شرطیه قطعاً مفهوم ندارد.

پایان درس دوم

## درس سوم :

در جلسه قبل گفتیم که یک جمله شرطیه وجود دارد که حتماً مفهوم ندارد :  
جمله شرطیه ای که شرط در آن تمام کننده ی تمام موضوع است به گونه ای که اگر  
شرط از بین برود موضوع هم از بین می رود ؛ یعنی سالبه به انتفاء موضوع می شود .  
( اصلاً موضوع ندارد ) .

**مثال :** اگر خدا به تو قرزندی داد ، اسمش را حسین بگذار !

( جزای شرط )

( شرط )

### ادله ی قائلین به مفهوم داشتن جمله ی شرطیه

( استدلالی است که مبتنی بر سه مقدمه یا سه دلالت است )

**مقدمه اول :** جمله شرطیه دلالت می کند بر ارتباط بین شرط و جزای شرط ( یا به  
بیان دیگر ارتباط بین مقدم و تالی ) .

----> منشا این دلالت وضع است .

**مثال:** اگر زید آمد (شرط یا مقدم) اکرامش کن (جزای شرط یا تالی) پس بین آمدن زید و اکرام او رابطه است

**مقدمه دوم:** جمله شرطیه دلالت می کند بر اینکه ارتباط از نوع سببیت است (یا به بیان دیگر اولی سبب است برای دومی) <---  
منشا این دلالت وضع است.

**مثال:** اگر زید آمد ، اکرامش کن

(شرط یا مقدم) (جزای شرط یا تالی)

پس آمدن زید سبب است برای اکرام او.

**مقدمه سوم:** جمله شرطیه دلالت می کند بر اینکه سبب منحصر است (یا به بیان دیگر همین یک سبب را داریم)

<--- منشا این دلالت اطلاق است

<--- اصلا اطلاق حکم می کند که سبب منحصر باشد؛ زیرا اگر غیر از این بود حتما باید بیان زائدی می آورد.

**مثال:** اگر زید آمد ، اکرامش کن

(شرط یا مقدم) (جزای شرط یا تالی)

پس آمدن زید تنها سبب منحصر است برای اکرام او

### بنابر این سه مقدمه فوق :

با توجه به سه استدلال و مقدمه ی فوق ، زمانی که بین شرط و جزای شرط در جمله ی شرطیه رابطه وجود داشته باشد و این ارتباط از نوع سببیت باشد و این سبب مُنحصر و تنها هم باشد در این جا: جمله شرطیه مفهوم دارد.

### جهت یاد آوری :

در اصول ۱ خواندیم که دلالت سه منشأ دارد: ۱- وضعی ۲- عقلی ۳- اطلاق

پایان درس سوم

## درس چهارم :

در جلسات قبل گفته شد که ۶ جمله داشتیم و بحث این بود که آیا این ۶ جمله مفهوم دارد یا خیر؟ و گفتیم که منظور از مفهوم داشتن این است که: **انتفاء عند الانتفاء** و بحث بعد این بود که اگر قسمت اول جمله را منتفی کنیم آیا حکم منتفی می شود یا خیر؟

در جایی که قرینه داشتیم بحثی نبود و بحث در جایی بود که قرینه ای نداشتیم و دانستیم که جمله ای که مفهوم داشته باشد دست مجتهد را باز می گذارد تا بتواند حکم را راحت تر به دست آورد و دانستیم که جمله ی شرطیه مفهوم دارد و تنها یک مورد بود که جمله ی شرطیه مفهوم نداشت و با انتفاء شرط ، موضوع هم منتفی می شد ؛ یعنی **سالبه به انتفاء موضوع** می شود و مثالی هم که زدیم این بود که :

**اگر خدا به تو فرزندی داد نامش را حسین بگذار!**

بحث هنوز در جمله شرطیه است...

## تعدد اسباب / اتحاد جزاء

بعضی وقتها در جمله ی شرطیه چند سبب برای جزاء داریم ، به طور مثال زمانی که می خواهیم به سفر برویم از چه زمانی باید نماز را شکسته بخوانیم؟

که در اینجا ۲ سبب وجود دارد :

۱- وقتی دیوارها مخفی شدند.

۲- وقتی صدای اذان مخفی شد.

از این زمان به بعد نماز شکسته است . بحث ما در جایی است که ۲ سبب داریم که یکی محقق شده و دیگری محقق نشده است .

به طور مثال :

منطوق : اگر دیوارها مخفی شدند ، نماز را شکسته بخوان (این یک سبب مستقل)

منطوق : اگر اذان مخفی شد ، نماز را شکسته بخوان (این یک سبب مستقل)

مفهوم این منطوق می شود :

اگر اذان مخفی نشد ، نماز را شکسته نخوان .

حال در مثال ذکر شده دیوارها مخفی شدند اما صدای اذان مخفی نشده است . در اینجا تکلیف چیست ؟ به عبارتی دیگر : مفهوم یکی با منطوق دیگری تعارض دارد .

در اینجا باید مفهوم یکی را با منطوق دیگری تخصیص بزنیم .

به طور مثال ؛ در همین مثالی که گفته شد باید این گونه مفهوم یکی را با منطوق دیگری تخصیص بزنیم و بگوییم :



اگر اذان مخفی نشده نماز را شکسته نخوان **مگر اینکه** دیوارها مخفی شدند.

( خاص )

( عام )

نتیجه می شود این که :

همیشه خاص بر عام ، مقدم است و با تحقق یکی از شرایط ، باید نماز را شکسته بخوانیم.

جهت یاد آوری برای درک بهتر مطلب :

عام ----- > اکرم العلماء ؛ یعنی چه؟ ----- <

یعنی ؛ اکرام کن :

۱- علمای عادل

( اکرام همه ی علما در حکم عام است )

۲- علمای فاسق

خاص ----- < لا تکرّم الفساق منهم ----- > اکرام نکن علمای فاسق را

خاص بر عام مقدم است پس علمای فاسق را اکرام نمی کنیم . حال در مثال قبل :

اگر اذان مخفی نشد نماز را شکسته نخوان **مگر اینکه** دیوارها مخفی شدند.

( خاص )

( عام )

در اینجا خاص بر عام مقدم می شود و نماز را شکسته می خوانیم.

### به عبارتی دیگر :

مفهوم هر یک ، منطوق دیگری را مقید می کند  
یا بگوییم مفهوم یکی را با منطوق دیگری تخصیص می زنیم.

**منطوق :** اگر دیوار ها مخفی شدند ، نماز را شکسته بخوان ( هر کدام یک سبب مستقل)

**منطوق :** اگر اذان مخفی شد ، نماز را شکسته بخوان ( هر کدام یک سبب مستقل )

**مفهوم این سبب می شود :** اگر اذان مخفی نشد ، نماز را شکسته نخوان .

### بنابراین؛

بعضی وقت ها ما دو سبب داریم . ممکن است یک سبب محقق شود و سبب دیگر محقق نشود . در اینجا ما باید :

مفهوم یکی را عام کنیم (نماز را کامل می خواندیم ، وقتی یکی از شرط ها محقق شود)

عام

بعد با منطوق قبلی تخصیص بزنییم.

و با توجه به این که خاص بر عام مقدم است ، اینطور می شود :

اگر اذان مخفی نشد ، نماز را شکسته نخوان مگر اینکه دیوار ها مخفی شوند .

( خاص )

( عام )

پس نماز شکسته می شود زیرا خاص بر عام مقدم است .

پایان درس چهارم

## درس پنجم :

بحث ما در زمینه تداخل و عدم تداخل اسباب و مسببات بود :

۱- اسباب ۲- مسببات

گفتیم که جمله ی شرطیه ۲ بخش دارد :

شرط + جزای شرط

سه دلیل برای جمله شرطیه داریم :

۱- ارتباط بین شرط و جزای شرط

۲- رابطه شان سببیت است .

شرط سبب است برای جزا --- →

اگر مس میت کردی ، غسل کن

( سبب ) ( مسبب )

اگر دیوارها را ندیدی ، نماز را شکسته بخوان

( سبب ) ( مسبب )

اگر زید آمد ، اکرامش کن

( سبب ) ( مسبب )

۳- سبب منحصر است.

## گاهی تعدد شرط و اسباب داریم:

تداخل اسباب <----> صحبت سر علت ها و همان سبب هاست که ممکن است چند تا سبب داشته باشیم .

### اسباب :

۱- اگر مس میت کردی ( سبب ) ، غسل کن ( مسبب )

۲- اگر جنب شدی ( سبب ) ، غسل کن ( مسبب )

۳- اگر نذر کردی ( سبب ) ، غسل کن ( مسبب )

گاهی دعوا سر اسباب است و گاهی دعوا بر سر مسببات است .

دعوا در قسمت اسباب این است که :

اگر چند سبب داشته باشیم و یک مسبب ، آیا این اسباب با هم تداخل می کنند و در هم ادغام می شوند و یک مسبب تولید می کنند <---->

مثلا سه اتفاق برای یک نفر در روز افتاده است ؛ جنابت ، مس میت و نذر <---->

همه ی اینها باعث می شود سه تکلیف بر عهده ی طرف آورده شود یا یک تکلیف ؟

اگر بگوییم با این سه تا با هم یک تکلیف و یک غسل بر عهده ی مکلف واجب شده در

این جا می گوییم : تداخل اسباب

اگر بگوییم با این سه سبب، سه تکلیف، یا سه غسل بر عهده ی مکلف واجب شده در اینجا می گوییم: عدم تداخل اسباب

نکته ی مهم این که:

در بحث تداخل اسباب، فقط بحث تکلیف است که آیا؛

سه سبب باعث درست شدن یک تکلیف است یا سه سبب باعث درست شدن سه تکلیف است؟

در اسباب، دعوا بر سر اصل تکلیف است. ((خیلی مهم))

اما در مسببات (چند تا باید باشد تا بگوییم مسببات):

فرض کنیم سه تا غسل بر گردن مکلف است. می توان سه تا را با هم ادغام کرد و با یک غسل تمام کرد. در اینجا می شود: تداخل مسببات.

اما اگر بگوییم هر مسببی، امثال خودش را می خواهد و برای هر مسببی باید یک بار غسل کند، می شود: عدم تداخل مسببات.

در مسببات دعوا بر سر اجراست. ((خیلی مهم))

هر کدام ۲ بحث دارد که: قاعده چه می گوید؟ و اصل عملی چه می گوید؟

### تداخل و عدم تداخل اسباب و مسببات :

الف- اسباب ( بحث سر تکلیف است ) : ۱- قاعده ۲- اصل عملی

ب- مسببات ( بحث سر اجراست ) : ۱- قاعده ۲- اصل عملی

### اسباب در قاعده :

اقتضاء قاعده این است که هر سببی ، مسبب خودش را می خواهد ؛ پس طبق قاعده اگر بخواهیم پیش برویم باید بگوییم : عدم تداخل اسباب

در قاعده می خواهیم بدانیم آیا سه غسل بر عهده مان است؟

لذا سه تا تکلیف ایجاد می کند و سه غسل بر عهده ی مکلف می آید ؛ پس برای هر سبب باید غسل کرد ، زیرا هر سبب که به وجود آمد ، یک غسل واجب می کند و معطل بقیه ی سبب ها نمی ماند . اگر جنب شدی ، باید غسل کنی و در عالم عقل هم همینطور است . پس در قاعده هر سببی مسبب خودش را می خواهد .

### اسباب در اصل عملی :

اصول عملیه یک مجرا دارد و آن زمانی است که شک داریم و شک ۴ حالت دارد و در هر حالتی از شک به سراغ یکی از اصول عملیه می رویم (مثلاً در اینجا اصل برائت را

جاری می‌کنیم). در اینجا سه اتفاق افتاده، حتماً یک تکلیف بر عهده ات آمد، در اینجا اصل برائت را جاری می‌کنیم و یک غسل می‌کنیم و تکلیف دیگری وجود ندارد. بنابراین اصل عملی می‌گوید: **تداخل اسباب**.

### اصول عملیه ی شک:

الف) یا حالت سابقه دارد ----- اصل استحباب

ب) یا حالت سابقه ندارد:

۱- شک در مکلف<sup>۱</sup> به:

الف- اصل احتیاط

ب- اصل تخییر

۲- شک در اصل تکلیف: ----- اصل برائت

### اصول عملیه ی شک:

۱- یا حالت سابقه دارد: این چیزی که به آن شک دارم قبلاً سابقه داشته و حالا شک داریم. من صبح وضو گرفتم و حالا ظهر شک دارم که این وضو را دارم یا خیر؟ صبح یقین داشتم وضو دارم، ظهر شک دارم که این شک، حالت سابقه دارد. در اینجا اصل استحباب را جاری می‌کنیم.

اصل استحباب یعنی؛ همراه داشتن یقین سابق.



## ۲- یا حالت سابقه ندارد :

۱- شک در مکلف به ( آنچه به آن تکلیف شده ) : یعنی تکلیف محرز است .  
مثلاً می دانم الان ظهر شده ، باید نماز بخوانم اما نمی دانم الان در جایی هستم که نماز شکسته است یا کامل ؟ در اینجا شک در مکلف به دارم که باز دو حالت دارد :

۱- با احتیاط ممکن است : اصل احتیاط یا اصل اشتغال

۲- با احتیاط ممکن نیست : اصل تخییر

۲- شک در اصل تکلیف : شک می کنم که اصلاً در مورد این موضوع تکلیفی از طرف شارع برای من مشخص شده یا خیر ؟ مثلاً چیزی در بازار آمده که ما تکلیفش را نمی دانیم و هر چه گشتیم دلیلی پیدا نکردیم که حرام است یا حلال! (فقدان دلیل) در اینجا ما شک در اصل تکلیف داشتیم بنابراین اصل برائت را جاری می کنیم .  
اصل برائت ؛ یعنی برائت ذمه از تکلیف ، برائت هم یعنی ذمه ات بری است و تکلیفی بر عهده ات نیست .

### اصل تخییر

دو روایت داریم : یکی نماز جمعه در زمان غیبت واجب و نماز ظهر حرام است . روایت دیگر عکس اولی است . در زمان غیبت نماز جمعه حرام و نماز ظهر واجب است . در

اینجا اگر احتیاط کنیم و ۲ تا را انجام بدهیم نمی شود؛ زیرا قطعاً یکی از آنها حرام است و (با انجام هر دو) مخالفت قطعیه کرده ایم (چون حتماً یکی از آن دو که حرام بوده است را نیز انجام داده ایم!) در اینجا وقتی (احتیاط) ممکن نباشد باید تخییر کرد. (این روایت فقط به عنوان یک مثال است.)

### پس تخییر در جایی است که :

۲ روایت داریم که با هم تعارض دارند. یک روایت گفته در زمان غیبت نماز جمعه واجب و نماز ظهر حرام است و روایت دیگر عکس آن را گفته است. در این مورد احتیاط ممکن نیست زیرا اگر بخواهیم هم نماز جمعه را بخوانیم و هم نماز ظهر را **بخوانیم** قطعاً یکی حرام است. با قطع هر دو هم باز مرتکب حرام شدیم، چون یکی از آنها حتماً واجب است. بین مخالفت قطعیه و مخالفت احتمالی، تخییر را اجرا می کنیم. حال هر کدام از آنها را انتخاب کردیم باید تا آخر همان را انجام دهیم و این که هر بار دلمان بخواهد تخییر انجام دهیم، مرتکب حرام می شویم.

### تخییر ۲ مرحله دارد: بدوی و استمراری

**بدوی**: از همان اول فقط یا نماز جمعه/ یا نماز ظهر بخوانم (یکبار انتخاب کنم برای همیشه)

**استمراری**: یک بار نماز جمعه بخوانم، یک بار نماز ظهر بخوانم. (تخییر استمراری منجر به مخالفت قطعیه می شود)

نکته:

تخیر بدوی منجر به مخالفت احتمالیه می شود و تخیر استمراری منجر به مخالفت قطعیه می شود. حال بین مخالفت احتمالیه و مخالفت قطعیه، مخالفت احتمالیه را قبول می کنیم.

پایان درس پنجم

## درس ششم :

### مسببات

جمع چند **مسبب** مسببات می شود

بحث در مسببات بر سر این است که آیا همه ی مسببات با هم تداخل می کنند و یک امثال یا اجرا را طلب می کنند یا خیر؟

مثلا گفتیم سه غسل بر عهده ی مکلف است . آیا **برای** فرد **امکان دارد** که با انجام یک غسل ، **به جای** هر سه غسل ، هر سه غسل از عهده اش بری شود یا نه باید برای هر کدام از این تکالیف (غسل ها) ، یک امثال و اجرای خاص خودش را انجام دهد و برای هر کدام یک غسل انجام دهد؟

فرض کنیم : اصلا ما روایتی در این خصوص نداریم و اصولی می خواهد طبق قاعده و اصل عملی مشکل را حل کند .

### مسببات در قاعده

طبق قاعده ، هر مسبب امثال خودش را می خواهد و باید برای هر کدام یک تکلیف را انجام بدهد و در اصول هر جا قرینه ای و شاهی وجود داشته باشد مشکل نخواهیم داشت و مشکل در جایی است که قرینه و شاهی وجود ندارد لذا با توجه به این شرایط

می گوئیم : هر مسبب یا هر تکلیف ، امثال خاص خودش را می طلبد ؛ پس قاعده اقتضاء می کند ، **عدم تداخل مسببات** را .

مسببات در اصل عملی ----- < اصل احتیاط

الاشتغال الیقینی ----- < ذمه ات قطعاً مشغول است

سه غسل و تکلیف بر عهده ات است و ذمه ات قطعاً مشغول است و عقل حکم می کند کاری کنی که یقین پیدا کنی که ذمه ات بری شده باشد ؛ لذا اصل احتیاط یا همان اشتغال را جاری می کنیم و برای هر مسبب یک تکلیف را انجام می دهیم . اصل عملی می گوید : **عدم تداخل مسببات** .

### جمله ی وصفیه

جمله ی وصفیه چگونه جمله ایست ؟

ساختار جمله ی وصفیه ، موضوع + قید + حکم است .

( غنم ) ( سائمه ) ( زکات دارد )

منظور از سائمه ، گوسفند صحرا چرخ و طبیعت گرد هست ؛ یعنی گوسفندی که از آخور علوفه نمی خورد .

در جمله ی وصفیه هم ، **انتفاء عند الانتفاء** داشتیم .

در جمله ی وصفیه با انتفاء قید ، حکم چه حالتی پیدا می کند ؟

اینجا بستگی دارد، اگر بگوییم:

با انتفاء قید، حکم هم منتفی (انتفاء عند الانتفاء) می شود، در اینجا جمله ی وصفیه مفهوم دارد، **اَمَّا** اگر بگوییم، یا اگر قائل باشیم که:

با انتفاء قید یا همان وصف، حکم منتفی نمی شود قائل به این هستیم که جمله ی وصفیه مفهوم ندارد.

موضوع + قید ----- < حکم

غنم                      سائمه                      زکات دارد

غنم                      غیر سائمه                      زکات ندارد ----- <

انتفاء قید                      حکم را منتفی می کند

جمله ی وصفیه مفهوم دارد، زیرا با انتفاء قید، حکم هم منتفی می شود.

مرحوم آخوند:

غالب اصولیین بر این باورند که جمله وصفیه مفهوم ندارد.

در جمله ی وصفیه یک استثناء داریم که این جمله ی وصفیه، قطعاً مفهوم ندارد و آن جمله وصفیه، جمله ای است که وصف در آن، وصف غالبی باشد.

مثال: ربائبکم اللاتی فی حجورکم

وقتی مرد، زنی را به همسری بگیرد که آن زن از ازدواج قبل خود، دختری داشته باشد به آن دختر، ربیبه می گویند

و ربیبه ای که در خانه ی مرد (همسر مادر دختر/ شوهر مادر) بزرگ شده، محرم است .

(موضوع) (قید یا همان وصف) (حکم)

نمی توان در این جمله وصفیه با منتفی کردن قید ، حکم را منتفی کرد و حکم اصلاً منتفی نمی شود و در هر صورت دختر زن محرم است ، چه در خانه ی مرد بزرگ شده باشد چه نشده باشد.

مثلاً : ربیبه هایی که در خانه ی شما بزرگ نشده باشند محرم نیستند.

پس این جمله اشتباه است و در این استثناء ، جمله وصفیه مفهوم ندارد زیرا این جمله ی وصفیه ، وصف غالبی است .

**تداخل و عدم تداخل اسباب :**

قاعده <---- عدم تداخل اسباب ، اصل عملی <--- تداخل اسباب ( اصل برائت )

**تداخل و عدم تداخل مسببات :**

قاعده <---- عدم تداخل مسببات ، اصل عملی <-- عدم تداخل مسببات ( اصل احتیاط)

آیا همه ی این تکالیف با یک امتثال از ذمه ی خود خارج می شوند یا برای هر تکلیف باید یک امتثال انجام شود ؟ ( سؤال )

پایان درس ششم

## درس هفتم:

در جلسه گذشته در خصوص جمله وصفیه و ساختار آن (موضوع + قید + حکم) بحث کردیم و گفتیم که همانند جمله شرطیه با انتفاء قید، حکم نیز منتفی می شود؛ (همان انتفاء عند الانتفاء) که در این صورت جمله ی وصفیه مفهوم داشت.

در ادامه ی بحث به استثناء جمله ی وصفیه رسیدیم و گفتیم که در جمله ی وصفیه همانند جمله ی شرطیه، یک استثناء داریم که در آن قطعاً جمله ی وصفیه مفهوم نداشت و با انتفاء قید، حکم ابدأ منتفی نمی شود و مثال هم زدیم:

ربائبکم اللاتی فی حجورکم

که با توجه به غالبی بودن وصف، این جمله ی وصفیه مفهوم نداشت. در ادامه به این بحث می پردازیم که در ادامه ی آیه ی فوق آمده است:

و ربائبکم اللاتی فی حجورکم **ان دخلتم بهن** --> اگر با مادر دختر ارتباط خاص داشته باشد.

جمله ی شرطیه

جمله وصفیه

یعنی در صورتی که با مادر دختر ارتباط خاص نداشته، دختر محرم نمی شود.

تا اینجای آیه با توجه به غالبی بودن وصف مفهوم ندارد.



## ادله ی قائلین به مفهوم داشتن جمله ی وصفیه

### اولین دلیل :

اگر جمله ی وصفیه مفهوم نداشته باشد ، آوردن وصف بی فایده و عبث است .

مثال: غنم سائمه زکات دارد . حال بگوییم :

اگر جمله ی وصفیه مفهوم نداشته باشد آوردن وصف غیر سائمه کار عبث و بی فایده است .

غنم غیر سائمه زکات دارد ←

### پاسخ مرحوم مظفر و آخوند خراسانی به این دلیل

فایده داشتن قید در جمله ی وصفیه منحصر به مفهوم داشتن یا نداشتن نیست . گاهی قید می آوریم ولی منظور دیگری داریم ← مثال :

مثلاً فردی شک کرده که غنم سائمه زکات دارد ، نزد امام رفته و از امام پرسیده و امام فرموده غنم سائمه زکات دارد .

یا مثلاً بگوید دانشجویان دکتری بیایند اگر مفهوم داشته باشد ، می شود دانشجویان غیر دکتری نیایند در حالیکه ممکن است منظور فرد گوینده تأکید بر آمدن دانشجویان دکتری بوده باشد .

### دومین دلیل:

اصل در قیود، احترازی بودن است.

وقتی قیدی می آوریم می خواهیم از بقیه احتراز و دوری کنیم. مثلاً وقتی می گوییم غنم سائمه زکات دارد ← با آوردن قید سائمه می خواهیم از بقیه قیود احتراز کنیم.

### پاسخ مرحوم مظفر و آخوند خراسانی به این دلیل

قبول داریم که اصل در قیود احترازی است ولی وقتی که به حد ظهور برسند یعنی احترازی بودنشان کاملاً مشخص باشد ← مثلاً دانشجویان دکتری بیایند ← یعنی ممکن است مقصودشان فقط دانشجویان دکتری نباشد و تأکید کرده و ممکن است بقیه ی دانشجویان هم مقصود گوینده بوده باشد.

پایان درس هفتم

## درس هشتم:

### مبنای مرحوم مظفر در مورد مفهوم وصف

آیا جمله‌ی وصفیه مفهوم دارد یا خیر؟ (از دیدگاه مرحوم مظفر)

ساختار جمله‌ی وصفیه ← موضوع (غنم) + قید (سائمه) + حکم (زکات دارد)

مرحوم مظفر معتقد است که:

اگر قید در جمله‌ی وصفیه، قید موضوع باشد، قطعاً مفهوم ندارد.

اگر قید در جمله‌ی وصفیه، قید حکم باشد قطعاً مفهوم دارد.

اگر شک کردیم که قید موضوع است یا قید حکم در اینجا بنا را بر این می‌گذاریم که

قید موضوع است لذا قطعاً مفهوم ندارد.

پس نظر مرحوم مظفر بیشتر بر مفهوم نداشتن جمله‌ی وصفیه می‌باشد.

بنا بر این طبق نظر مرحوم مظفر در جمله وصفیه :

- اگر صفت ، قید موضوع باشد ، قطعاً جمله وصفیه مفهوم ندارد .
- اگر صفت ، قید حکم باشد قطعاً جمله وصفیه مفهوم دارد .
- اگر شک کردیم که قید کدام است ، باید بگوییم قید موضوع است ؛ پس این مورد هم مفهوم ندارد .

### قید موضوع

قید موضوع -----> چگونه صفت ، قید موضوع می شود ؟

این قید را برای این موضوع آوردند که موضوع را بیشتر باز کند و توضیح بدهد . مثلاً گاهی به ما می گویند یک شکل مربع بکش ، ممکن است به ما بگویند شکل یک چهار ضلعی متوازی الاضلاع بکش ، در این جا ، این چهار ضلعی متوازی الاضلاع ، باز کردن موضوع است و به آن قید موضوع می گویند و تأثیر گذار در حکم نیست .

قید ها موضوع را برای ما باز می کنند و توضیح می دهند .

### قید حکم

مثلاً : اطاله ( طول دادن - معطل کردن ) ی غنی ظلم است .

یعنی در مورد آدمی که پول دارد اما بدهیش را نمی پردازد ----- < اطاله ی فرد  
غنی ظلم است ----- <

پس هر نوع اطاله ای ظلم نیست و اطاله ی فرد غنی ، ظلم محسوب می شود .  
پس نشان می دهد این قید ، قید حکم است و به حکم ربط دارد و اطاله ی غیر غنی  
ظلم نیست ----- < یعنی وقتی قید حکم که غنی بودن است را برداریم حکم برداشته  
می شود و ظلم بودن به خاطر غنی بودن فرد است .

پس ؛ اطاله ی غنی ظلم است ← اطاله ی غیر غنی ظلم نیست .

لذا از دیدگاه مرحوم مظفر این گونه می توان گفت که :

جمله وصفیه مفهوم ندارد مگر اینکه قید حکم باشد .

در جمله وصفیه ، گفتیم که اگر قید موضوع باشد ، مفهوم ندارد و چنانچه قید حکم  
باشد ، مفهوم دارد و اگر شک کردیم که قید کدام است ؟ بنا را بر قید موضوع گذاشته  
و می گوئیم قطعاً مفهوم ندارد ؛

حال ، در جمله غائیه :

در جمله غائیه ، مبنای ابتدایی در جمله ی وصفیه را قبول داریم با یک اختلاف :

به این صورت که در جمله غائیه می گوئیم :

اگر غایت موضوع باشد مفهوم ندارد .

اگر غایت حکم باشد مفهوم دارد .

### اختلاف جمله غائیه با وصفیه :

در جمله ی غائیه اگر شک کردیم که غایت ما موضوع است یا حکم ، در اینجا میگوئیم غایت یا همان قید ما ، حکم است و قطعاً مفهوم دارد .

در جمله غائیه ← یک جمله ای داریم که یک غایت دارد (غایت یعنی انتها) .  
یعنی ؛ حکم شما یک زمان یا مکان مشخصی دارد .

جمله غائیه : غایت مکان ← **سِرِّ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ** ( از بصره به سمت کوفه برو یا سیر کن )

جمله غائیه : غایت زمان ← **أَكْرَمَ زَيْدًا إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ** ( از الان تا روز جمعه زید را تکریم کن )

مفهوم داشتن جمله ی غائیه به این معنی است که اگر غایت را منتفی کنید آیا حکم هم منتفی می شود یا خیر ؟

با انتفاء غایت ، حکم هم منتفی می شود : اکرم زیداً الی یوم الجمعة ، یعنی ؛

بعد از روز جمعه ، دیگر حکم منتفی شده و نیازی به اکرام زید نیست یا مثلاً : **سِرِّ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ** ( یعنی ؛ وقتی به کوفه رسیدی دیگر حکم منتفی شده )

نکات حائز اهمیت این که :

بستگی دارد این غایت ، غایت موضوع است یا غایت حکم ؟  
 اگر قید ، غایت موضوع باشد در اینجا مفهوم ندارد ، اما ؛  
 اگر قید ، غایت حکم باشد در اینجا مفهوم دارد .

و اگر شک کردیم که : قید غایت موضوع است یا حکم ؟  
 در اینجا ؛

قید غایت را بر روی حکم گذاشته و می گوئیم قطعاً مفهوم دارد .  
و همه ی اینه موارد برای جایی است که ما قید و قرینه ای نداشته باشیم .

مثال : اَکْرَم زیداً الی یوم الجمعة واجبٌ علیک

(موضوع) ( غایت ) (حکم)

در اینجا غایت به سمت موضوع رفته و مفهوم ندارد.

غایت داخل در مَغَبَّی ( خوانده می شود : مَغَبَّی ) هست یا خیر ؟

اکرم زیداً الی یوم الجمعة <--- غایت روز جمعه است حال آیا خودِ روز جمعه شامل

غایت است و داخل است یا خیر؟ ( اصطلاحاً داخل در مَغَبَّی هست یا خیر ؟ )

اگر خود روز جمعه هم جزء اکرام باشد غایت داخل در مَغَبَّی هست .

اما اگر تا ابتدای روز جمعه اکرام باشد ، در اینجا غایت ، داخل در مَغَبَّی نیست .

حکمی که غایت دارد تا انتها می رود . بنابراین ؛ حکم اکرام تا انتهای روز

جمعه است و روز جمعه را هم شامل می شود.

یا در مثال : سر من البصره الی الکوفه : انتهای حکم تا خود شهر کوفه است نه

اینکه مثلاً در ابتدای ورودی دروازه کوفه حکم تمام شده باشد.

مثال دیگر: وقتی می گویند تا روز ۱۵ تیر ماه فرصت ثبت نام دارید معمولاً تا انتهای

روز ۱۵ تیر ماه ، جزء فرصت گفته شده می باشد .

یا مثلاً: وقتی می گویند: تا ۱۰ روز بعد از ابلاغ حکم ، حق تجدید نظر دارید ، در اینجا

تا پایان ۱۰ روز است و روز دهم هم شامل این غایت می شود .

بنابراین ؛

### نظر مرحوم آخوند ، در مورد غایت و جمله ی غائیه

اگر قید حکم باشد ، قطعاً مفهوم دارد و اگر قید موضوع باشد ، قطعاً مفهوم ندارد و اگر

شک کنیم که قید غایت برای حکم است یا موضوع ؟ در اینجا در جمله ی غائیه ، مبنا

را بر قید غایت حکم می گذاریم لذا قطعاً مفهوم دارد .



از نظر مرحوم آخوند آیا غایت داخل در مغیی هست یا خیر؟

۲ نظر داریم: ۱- ظاهر ۲- اظهر

فرق ظاهر با اظهر:

اظهر یعنی ظاهر دیگری هم هست، ولی ظاهر یعنی طرف دیگری نیست؛ پس، اظهر رقیب دارد و ظاهر ندارد. پس ظاهر بهتر از اظهر است همانند اقوی که رقیب دارد ولی قوی ندارد.

حال نظر مرحوم آخوند در غایت داخل در مغیی بودن یا نبودن؟

اظهر این است که غایت داخل در مغیی نیست و دلیل ایشان این است که حدودش این است (مرز و حدود روز جمعه است ----> اکرم زیداً الی یوم الجمعة) یا (مرز و حدود رسیدن به دروازه کوفه است ----> سر من البصره الی الکوفه)

علامه حیدری: مبنایش را عرف می داند و می گوید باید به عرف مراجعه کرد و عرف هم این را قبول دارد: مثلاً وقتی می گوید: اکرم زیداً الی الیوم الجمعة ----> مقصود در عرف این است که باید روز جمعه هم جزء اکرام زید باشد و این نظر عرف است بر خلاف نظر مرحوم آخوند که مرز اکرام را همان ابتدای روز جمعه می داند.

پایان درس هشتم

## درس نهم:

### دلالت سیاقیه

مرحوم آخوند به این بحث نپرداخته است؛ ولی مرحوم مظفر به آن اشاره کرده است.

**دلالت سیاقیه:** بعضی وقتها یک جمله ای گفته می شود و یک معنایی از آن برداشت می شود ولیکن این معنا نه مفهوم آن است نه منطوق آن، که به آن دلالت سیاقیه گویند.

**دلالت سیاقیه بر سه قسم است:**

۱- دلالت اقتضاء

۲- دلالت تنبیه

۳- دلالت اشاره

#### دلالت اقتضاء

این دلالت ۲ ویژگی دارد:

۱- دلالت، مقصود متکلم است.

۲- کلام بدون این دلالت صحیح نمی باشد.

**مثال:** حدیث رفع:

رُفِعَ عَن أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ . ( نه چیز از امت اسلامی برداشته شده است . خطا ، نسیان و ... )

دلالت این جمله بر این است که یک کلمه ای حذف شده است . این دلالت مقصود متکلم است و فقط ۹ چیز برداشته شده است . اگر بگوییم این جمله دلالت ندارد آیا درست است ؟ خیر دلالت هست و جمله بدون این دلالت غلط است و دلالت می کند یک چیزی برداشته شده ، یعنی ؛ حکم ۹ چیز از امت اسلامی برداشته شده است . پس کلام مقصود متکلم است و بدون این دلالت صحیح نیست یعنی اگر این دلالت در آن نباشد جمله غلط است .

### دلالت تنبیه

( تنبیه : یعنی توجه دادن )

دلالت تنبیه مقصود متکلم است و کلام بدون این دلالت هم صحیح است .

پس ، این دلالت ۲ ویژگی دارد :

۱- دلالت مقصود متکلم است

۲- کلام بدون این دلالت هم صحیح است

مثال: دانشجو در پایان وقت کلاس به استاد بگوید : استاد ساعت ۱۲:۲۰ دقیقه است ،

اما مقصودش این است که وقت کلاس تمام شده است .

پس دلالت مقصود متکلم است ولیکن کلام بدون این دلالت هم صحیح است .  
مثلاً واقعا ساعت ۱۲:۲۰ است و کلام دانشجو بدون دلالت بر اتمام زمان کلاس هم صحیح است . یعنی اگر این دلالت ( اتمام زمان کلاس ) را هم از آن برداریم خود جمله درست است.

« چون تنبیه یعنی توجه دادن ! توجه دادن به استاد که ساعت کلاس به اتمام رسیده است. »

### دلالت اشاره

دلالت اشاره مقصود متکلم نیست اما کلام بدون این دلالت هم صحیح است .

پس ؛ این دلالت ۲ ویژگی دارد :

۱- دلالت مقصود متکلم نیست

۲- کلام بدون این دلالت صحیح است

در این دلالت ، اصلاً متکلم به خاطر آن مقصود آن حرف را نزده است و شاید راجع به چیز دیگری می خواسته حرف بزند .

مثال : ﴿ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ ﴾ (آیه ۲۳۳ بقره)

مادران فرزندان خویش را دو سال تمام شیر می دهند .

﴿ وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ﴾ (آیه ۱۱۵ احقاف )

در حالی که حمل او ( حاملگی ) و از شیر باز گرفتن او ( فصال ) روی هم ۳۰ ماه است.

( ۳۰ ماه جمع بین دوره ی حمل و فصال ) ----< ۲۴ ماه دوران شر خوارگی که فصال است .  $۳۰ - ۲۴ = ۶$  ← ۶ ماه دوران حمل است که اقل حمل است .

← پس اقل حمل ( حاملگی ) ۶ ماه است .

طبق آیه ، دوران حمل و از شیر گرفتن بچه ۳۰ ماه است و طبق آیه ی اول ، دو سال تمام یا همان ۲۴ ماه دوران شیر خوارگی فرزند است تا از شیر جدا کنند ( فصال ) . در نتیجه ؛ ۶ ماه باقی مانده ، اقل حمل است .

در اینجا آیا واقعا می خواسته به ما بگوید که دوران اقل حمل ۶ ماه است ؟ یا مثلاً متکلم می خواسته این را بگوید که دو سال به فرزند شیر بده؟

در پاسخ بایستی گفت : که ما با قرار دادن این دو آیه در کنار همدیگر متوجه می شویم که دوران شیرخوارگی طفل ۲۴ ماه است و اقل دوران حمل هم ۶ ماه است . بنابراین ؛ با در کنار هم قرار دادن این دو آیه به این دلالت دست پیدا می کنیم .

### دلالات سیاقیه حجت هستند یا خیر ؟

#### نظر مرحوم مظفر :

دو تای اولی ( دلالت اقتضاء و دلالت تنبیه ) از باب ظهور ( ظاهر ) حجت هستند و سومین دلالت ( دلالت اشاره ) از باب حکم عقل حجت است ----> یعنی سومین دلالت ظاهر ندارد ولی از باب عقل حجت است . ( عقل استدلال می کند که این دو را کنار هم بگذارد ) .

### پایان درس نهم

## درس دهم :

### نواهی

نواهی ( جمع نهی ) است

مثل اوامر که جمع امر است .

**نهی** : شکل و نوع بیان نهی دقیقاً همانند امر است ؛ یعنی همانطور که در امر ، ما یک ماده ی امر و یک صیغه ی امر داشتیم ، در نواهی هم به همین صورت است و یک ماده ی نهی و یک صیغه ی نهی داریم و طبق نظر مرحوم آخوند هر آنچه که در اوامر داشتیم در نواهی هم همان است .

نواهی ( جمع نهی ) :

- ماده ی نهی : نَهَى النَّبِيُّ عَنِ بَيْعِ الْغُرَرِ / أَلْصَلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
- صیغه نهی : لَا تَضْرِبْ رَجُلًا / لَا تَكْتُبْ : اِسْمَعِ ...!

فرقی نمی کند هر نوع از ماده های نهی باشد ، چه ماضی ، چه مضارع و ...

معنای صیغه ی نهی و ماده ی نهی ، دقیقاً معنایش همانند معنای صیغه و ماده ی امر است که همان طلب است .

### تفاوت معنای امر و معنای نهی :

- در امر ، طلبِ ایجاد یا طلبِ فعل یا طلبِ وجوبی
  - در نهی ، طلبِ ترک یا طلبِ عدمی
- (نظر مرحوم مظفر)

### بحث اختصاصی نهی

متعلق نهی :

- کف نفس است ( یعنی باز داشتن ) . مثلاً : فردی عاشق شراب است و به او بگویی : لا تَشْرِبِ الخمر
- مجرد ترک

### کف نفس :

درجایی است که فردی میلی به کاری دارد اما وقتی نهی می شود خودش را نگه می دارد که آن کار را انجام ندهد (کنترل نفس) . مثل زمانی که فردی دوست داشته باشد سیگار بکشد و خودش را کنترل کند که نکشد زیرا نهی شده است .

### مجرد ترک :

ممکن است میل داشته باشد ممکن است میل نداشته باشد .

وقتی نهی صورت می گیرد آیا طرف حساب این نهی ، کسی است که میل دارد که بخواهیم بگوئیم کف نفس کن یا به مجرد ترک هم تعلق می گیرد ???

### نظر مرحوم آخوند خراسانی :

مجرد ترک است .

### نظر برخی از فقها :

چون ترک چیزی ، در اختیار و قدرت مکلف نیست ( یعنی از اختیار انسان خارج است و تکلیف به چیزی تعلق می گیرد که در اختیار و قدرت مکلف نیست ) ؛  
لذا وقتی مکلف اختیار و قدرتی نداشته باشد ، پس تکلیفی به او تعلق نمی گیرد . مثلاً:  
به فردی که اصلاً سیگار نمی کشد و میلی به آن ندارد ، به او بگویند نکش !



➤ ولیکن نظر آخوند این است که ادامه ی این ترک در اختیار مکلف است ، پس حکم به این تعلق می گیرد در مجرد ترک ؛ یعنی تا به حال سیگار نمی کشید از این به بعد در اختیار خودش است که به نکشیدن سیگار ادامه بدهد یا خیر.. فرد ممکن است دلش بخواهد که سیگار بکشد یا دلش نخواهد که سیگار بکشد. در اینجا اختیار و قدرت در اختیار مکلف است یعنی مکلفی که سیگار نمی کشد اختیار و قدرت این ترک و نکشیدن سیگار را در اختیار دارد که این ترک را ادامه بدهد یا خیر؟

**نکته: متن عربی ذیل سوال امتحان است.**

« المقصد الثانی فی النواهی فی مادة النهی وصیغته الظاهر أن النهی بمادته و صیغته فی الدلالة علی الطلب مثل الأمر بمادته وصیغته غیر أن متعلق الطلب فی أحدهما الوجود و فی الآخر العدم فیعتبر فیہ ما استظهرنا اعتبارہ فیہ بلا تفاوت أصلاً»

ماده وصیغه نهی دلالت بر طلب می کند که از سوی افراد با انگیزه ی طلب حقیقی باشد. صیغه ی نهی حقیقت در انشاء طلب مطلق است خواه طلب حرمت باشد خواه کراهت باشد. منتهی فرق میان امر و نهی : امر برای طلب وجودی و نهی برای طلب عدمی (و طلب ترک) است. (بعبارتی) متعلق امر ، وجود ولی متعلق نهی ، عدم است .

فیعتبر فيه : این عبارت متفرع بر مثل الامر است . وقتی همانندی امر و نهی دانسته شد لازمه اش این است که هر چیزی را که در امر معتبر دانسته اید همان را در نهی نیز قابل اعتبار بدانید.

نعم يختص النهی بخلاف و هو أن متعلق الطلب فيه هل هو الكف أو مجرد الترك وأن لا يفعل ؟ والظاهر هو الثاني و توهم أن الترك و مجرد أن لا يفعل خارج عن تحت الاختيار فلا يصح ان يتعلق به البعث و الطلب فاسد ، فأن الترك أيضا يكون مقدوراً و إلا لما كان الفعل مقدوراً و صادراً بالارادة و الاختيار و كون العدم الازلي لا بالاختيار ، لا يوجب أن يكون كذلك بحسب البقاء والاستمرار الذي يكون بحسبه محلاً للتكليف .

عده ای قائل هستند به اینکه متعلق نهی کف است .

دلیلشان ( این است که ) : متعلق تکلیف ، امر اختیاری است . ( پس ) چیزی که در اختیار مکلف نیست او را به آن تکلیف نمی کنند . پس ترک ، عدم است و عدم ، در اختیار ما نیست ؛ لذا نباید به آن نهی شود .

### جواب آخوند :

ترک همانند فعل در اختیار انسان است و گرنه نباید فعل مقدور باشد و از روی اختیار صادر شود . اگر یکی از فعل و ترک مقدور بود ، دیگری باید مقدور باشد ، گفته اند که عدم محض در قدرت انسان نیست ولی عدم ازلی در قدرت انسان هست و انسان که حادث است قدرت بر او ندارد حال عدمی که استناد به ازل دارد چطور می شود که مطلوب مولا باشد ؟

جواب: مطلوب مولا خود عدم ازلی نیست بلکه ادامه و استمرار آن است.

پایان درس دهم و انتهای جزوه